فصل‌نامه علمی ـ پژوهشی پژوهش‌نامه‌ی تاریخ اسلام
سـال اول، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۰
صفحات ۷ – ۲۶

روابط سیاسی نقشبندیان با حاکمان

(سده پانزده ـ نوزده میلادی)[۱]

فـهـیـمـه ابـرا هـیـمـی[۲]

چکیـده

فرقهٔ صوفیه نقشبندیان در روابط سیاسی خود با حاکمان ماوراءالنهر، توانست با اقتدار در ساختار حکومت آنان نفوذ کند و بر آن چیره شود. چرایی این رویداد را با کاربست نظریهٔ تعدد منابع قدرت رابرت دال می‌توان پاسخ گفت. بـر پایـه ایـن دیـدگاه، نقشـبندیان در تعقیب آگاهانهٔ منافع طریقت، توانستند از منابع قدرت ارزش‌مند خود (اقتصادی، نیـروی مریدان، ایدئولوژی مقبولیت یافتهٔ طریقت) برای نفوذ در حکومت بهره گیرند. این منابع که برخورداری نقشبندیان از همه آنها روشن است، علت لازم و کافیِ نفوذ سیاسی ایـن طریقت در آن حکومت به شمار می‌رود.

کلیدواژگان

نقشبندیان، حاکمان ماوراءالنهر، منابع قدرت.

۱. تاریخ دریافت: ۸۹/۹/۲۲. تاریخ پذیرش: ۹۰/۱/۲۹.
۲. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، دانشگاه تهران. (sfahimeebrahimi@gmail.com)

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-11]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.1.5]

مقدمه

جامعهٔ سنتی فرارود از نخستین سده‌های اسلامی بستر رشد فرقه‌های گوناگون صوفیه بود که هر یک از آنها، در گسترش اسلام صوفیانه در این منطقه سهم داشت. نقشبندیه در میان طریقت‌های بومی و مهاجر به این سرزمین، به سبب‌های فراوانی که بحث درباره آنها در چارچوب این نوشتار نمی‌گنجد، بسی رونق یافت و افزون بر آمیختن دیگر فرقه‌های آن سامان در خودش، در گسترش اسلام صوفیانه بسیار تأثیر گذارد. رها کردن کنج عزلت صوفیانه و بدل شدن به عضو فعال در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی، از ویژگی‌هایی نقشبندیه در سنجش با دیگر طریقت‌های صوفیه بوده است. این ویژگی را همواره از برجسته‌ترین خصلت‌های وجودی این طریقت در طول تاریخ شمرده و حلقه‌های آن را بر پایه همین ویژگی بازشناخته‌اند[1].

پرداختن نقشبندیان به کنش‌های سیاسی ماوراءالنهر، از باور آنان سرچشمه می‌گرفت، اما توفیق بی‌مانند آنان در این زمینه، به علل دیگری منسوب بود. بنابراین، برای پاسخ‌گویی به این پرسش که چرا حاکمان ماوراءالنهر، نفوذ نمایان نقشبندیان و رفتار صریح آنان را در عرصهٔ قدرت‌خواهی پذیرفتند، به علل و عواملی باید پرداخت که این طریقت را بدین پایه از نفوذ رساند. برای بررسی این علل با دو فرضیه و از دو منظر می‌توان به بحث پرداخت[2]:

الف) حاکمان ازبک بر اثر آگاهی از قدرت نقشبندیان، به گزینشی خردمندانه دست زدند (نظریهٔ انتخاب خردگرایانه ایلچمن و آپهوف[3]) و برای استوار کردن بنیادهای حکومت خود و چیرگی بر اجتماع، با زیرکی و چیره‌دستی، این گروه را منبع قدرت ارزش‌مندی برشمردند. چنین فرضیه‌ای، پاسخی منطقی فراروی پرسش یاد شده می‌نهد،

۱. برای آشنایی بیش‌تر با طریقت نقشبندیه، ر.ک: ازدالگا، الیزابت (۱۳۸۹)، نقشبندیه در آسیای مرکزی و غربی، ترجمهٔ سیده فهیمه ابراهیمی، تهران، پژوهشکده تاریخ اسلام.

۲. بی‌گمان در بررسی علل این نفوذ از منظرهای گوناگونی می‌توان به بحث پرداخت و از همین روی، دلایل بسیاری در این‌باره آورد، اما این نوشتار بر پایه روی‌کرد نظری ویژه‌ای تنها در چارچوب یادشده به موضوع می‌پردازد.

۳. این نظریه در این نوشتار کاربستی ندارد و از این‌رو، توضیحی درباره‌اش نیامده است. برای آگاهی بیش‌تر در این‌باره، ر.ک:

Warren F. Illchman and Norman T. Uphoff, The Political Economy Of Change (Berkeley; University Of Berkeley,1974).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-11]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.1.5]

اما تا هنگامی که نیروهای همتای نقشبندیان (رقیبان آنان در عرصه سیاست) به سبب ابهام موجود در منابع، شناخته نشوند، اثبات آن امکان‌پذیر نخواهد بود.

ب) نقشبندیان هدف‌های طریقت را آگاهانه دنبال کردند و به کمک منابع قدرت خود، از آنها برای افزایش قدرت و نفوذ سیاسی‌شان بهره گرفتند (نظریهٔ تعدد منابع قدرت رابرت دال). بر پایه این نظریه، شماری از گروه‌ها به دلایل زیر در برخی از حوزه‌های تصمیم‌گیری بیش از دیگران نفوذ می‌کنند:

۱. برخی از بازیگران در سنجش با دیگران، منابع سیاسی بیش‌تری دارند؛

۲. برخی از آنان بیش‌تر منابع خود را در راه کسب نفوذ سیاسی به کار می‌گیرند؛

۳. برخی از آنان منابع خود را ماهرانه‌تر و مؤثرتر از دیگران به کار می‌گیرند.

برخورداری از حداکثر منابع و به کارگیری ماهرانه آنها سبب می‌شود که گروه‌های برخوردار، هر گاه و به هر شیوه‌ای بتوانند به‌آسانی در حکومت نفوذ کنند. نفوذ بیش‌تر در چارچوب قدرت نیز خود سبب مهار (کنترل) بیش‌تر منابع سیاسی مهم به شمار می‌رود. البته میزان نفوذ گروه‌ها در منابع گوناگون از دید دال با یک‌دیگر متفاوت است. او از دو گونهٔ نفوذ آشکار و بالقوه نام می‌برد و می‌گوید هنگامی که گروه‌ها نفوذ بالقوه دارند، گروه‌های رقیب در برآورد میزان قدرت آنان به پیچیدگی‌های بسیاری دچار خواهند شد (سیف‌زاده، ۱۳۸۸، ص ۶۶). بر پایه این فرضیه که در قالب چنین نظریه‌ای جای می‌گیرد، حاکمان ازبک ناگزیر بودند نقشبندیان؛ یعنی نخبگان دینی قدرت‌مند ماوراءالنهر را به سبب منابع قدرت‌مندشان، در سامانهٔ قدرت سیاسی بپذیرند. برخورداری نقشبندیان از همه این منابع آشکار بود و حاکمان نمی‌توانستند برای بیرون راندن آنان از این عرصه تلاش کنند. این نوشتار با شناسایی منابع پیش‌گفته و آوردن گواهان تاریخی در این‌باره، به بررسی همین فرضیه خواهد پرداخت.

پیشینه اندیشهٔ نفوذطلبی سیاسی شیوخ نقشبندی

پیش از شناسایی منابع قدرت نقشبندیان، بدین پرسش باید پاسخ گفت که چرا مشایخ بزرگ این سلسله، به نفوذ در بافت قدرت معتقد بودند و در پی آن، منابعی را درباره برخورداری آنان از چنین نفوذی باید بررسید. اندیشهٔ نیاز به نفوذ در ساخت قدرت و لوازم آن، میراثی از عهد تیموری بود و مشایخ پس از این عهد، بر اثر مهارت

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-11]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.1.5]

و شایستگی‌شان در بهره‌گیری از قدرت توانستند طریقت را بانفوذ و مقتدر کنند.

این سلسلهٔ صوفیه، در نخستین سال‌های پیدایی‌اش، شیوخی زاهد و بی‌پیرایه داشت. آنان به‌رغم اینکه از تکاپوهای سیاسی و اجتماعی عهد احراریان[1] برخوردار نبودند، به این اصل بنیادین باور داشتند: سوگیری‌ها در هر زمینه‌ای باید چنان باشد که شریعت به کمک آنها نیرو گیرد. به اعتقاد این شیوخ، شریعت بدون یاری شاهان و امیران «ذی‌شوکت» قدرت نمی‌گیرد. از این‌رو، برای نزدیک شدن به دستگاه قدرت و شاهان و امیران وقت می‌کوشیدند و به برخی از مهمات دنیایی سرگرم می‌شدند. از بهاءالدین نقل شده است که پادشاهان و فرمانروایان از این روی که نماینده و مظهر قدرت، جلال و عظمت خداوندند، شایستهٔ تعظیم و اکرامند. از دید وی، نزدیکی و هم‌کاری با آنان برای پیشرفت و تقویت دین و اعتلای نام آن لازم بود (شعرانی، ۱۹۲۲، ص ۱۳۰).

خواجه عبیدالله احرار می‌گفت: «اگر ما شیخی می‌کردیم، کسی مرید نمی‌یافت، لیکن ما را کار دیگر فرموده‌اند و آن اینکه مسلمانان را از شر ظلمه نگهداریم» (خواجه محمد پارسا، ۱۳۵۴، ص ۳۵۲). او به شبهات طایفه‌ای از علما که او را به هم‌نشینی با شاهان متهم می‌کردند، چنین پاسخ می‌گفت: «شیخی است که سخن او را حکام و سلاطین می‌شنوند و به سبب او رسوم و عادات جبّاران برطرف می‌شود. او را رواست که مسلمانان را در دست ظالمان گذارد و در کنج کوه به عبادت مشغول شود؟» وی همواره درباره بیچارگی مردم و راه‌های حل آنها می‌اندیشید و برای کفایت مهمات آنان به حاکمان نامه می‌نوشت. از او نقل کرده‌اند: «هیچ عملی بهتر از آن نیست که اگر کسی را میسر شود، بر در خانهٔ پادشاهان و حکام رود و فقیران و مظلومان را مدد کند» (نیشابوری، ۱۳۸۰، ص۴۰). هم‌چنین در جایی گفته است:

> در این زمانه امداد و نصرت مسلمین از توجه و مراقبه و سایر اسباب جمعیت اهم و اولی است (همان، ص ۲۱۹)... . تعمیم احسان و دفع اهل ظلم و طغیان بر وجه کمال به سبب سلطنت میسر است. آنچه پادشاهان را در لحظه ای از انواع و اصناف خیرات میسر می‌شود، به سال‌های دراز دیگری را میسر نیست (همان، ص ۲۲۳).

۱. شاخهٔ منسوب به عبیدالله احرار که در سده پانزدهم و پس از آن قدرت گرفتند.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-11]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.1.5]

او به پادشاهی چنین پیغام فرستاد:

> همهٔ دولت‌های صوری و معنوی در متابعت شریعت است. با وجود مخالفت، هیچ دولت میسر نیست. حسن عاقبت در امتثال فرمان حق ـ سبحانه ـ است. در این ایام چاره جز صبر نیست. می‌باید که بندگان حق سبحانه را نرنجانید (همان، ص۲۳۷).

از او نقل کرده‌اند که چنین می‌گفت:

> بسیار متعجب بودم که چرا شیخ بهاءالدین عمر[1]، برای دفع منکرات با میرزا شاهرخ ملاقات نمی‌کنند. در ملاقات ایشان بسیاری منکرات مرفوع می‌شد. بالفرض اگر نبی‌ای از انبیا می‌دانست که به سعی او منکری دور می‌شود، برای دفع منکر نمی رفت؟ (همان، ص ۳۰۹).

به‌رغم چنین باوری، هم‌نشینی با شاهان و نفوذ در دستگاه حاکم همواره شدنی نبود. خواجه عبیدالله احرار که از بانفوذترین مشایخ و درخشان‌ترین اعضای حلقهٔ سلسلة الذهب نقشبندی به شمار می‌رفت، در آغاز زندگی‌اش از این عزت و قدرت برخوردار نبود. وی درهرات می‌دید که برخی از مشایخ برای گذراندن زندگی خود، نان اوقاف می‌خوردند و به طمع عنایت و تفقد حکّام و امیران، از رعایت آنان ناگزیر بودند. برای پرهیز از این ناگزیری، پس از بازگشت به وطن، به کشاورزی (پیشهٔ اجدادش) روی آورد (کاشفی، ۱۳۵۴، ص ۲۱۸). نقشبندیان از این زمان خود صاحب دستگاه شدند و منابع نفوذ و قدرتی به دست آوردند و سال‌ها کوس شاهی می‌زدند.

منابع قدرت نقشبندیان

منابع آشکار قدرت نقشبندیان را در سه دستهٔ می‌توان گنجاند:

۱. اقتصاد پویا که به بی‌نیازی و استقلال ویژه این طریقت انجامیده بود. این پویایی، افزون بر درآمد وقفِ برآمده از تلاش هنرمندانهٔ تجاری ـ اقتصادی رهبران متنفذ طریقت بوده است؛

۱. او خواهرزاده و مرید شیخ شاه بود. سلسلهٔ طریقت وی به علاءالدوله سمنانی می‌رسید و در عصر خودش، بر دیگر اکابر سلسلهٔ سمنانی بسی برتری داشت؛ چنان‌که ابوالقاسم بابر، شاهرخ و میرزا سلطان محمد و دیگر اعیان هرات، به او ارادت می‌ورزیدند (رشحات، ج ۲، ص ۴۲۵ ـ ۹).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-11]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.1.5]

۲. فره‌مندی (کاریزمای) رهبران که به گسترش طریقت و در پی آن، فزونی گرفتن نیروی مریدان و سرسپردگی معنوی آنان و بدل شدنشان به سپاه قدرت‌مندی در دست شیوخ می‌انجامید؛

۳. نفوذ مشروع شیوخ در توده‌های مردم که بر اثر پذیرش عام طریقت تحقق یافته بود.

اقتصاد

دال در تبیین تئوری خود به این موضوع می‌پردازد که همهٔ گروه‌ها منابع خود را در نفوذ سیاسی به کار نمی‌گیرند، بلکه تنها قدرت‌طلبان چنین می‌کنند (دال، ۱۳۵۹، ص ۱۴۸). بی‌گمان، نقشبندیان منابع خود را برای کسب قدرت می‌خواستند؛ زیرا می‌دانستند که قدرت سیاسی زمینه را برای رسیدن به هدف‌هایشان فراهم می‌آورَد. اقتصاد پوپا نیز از منابعی بود که آنان در به دست آوردنش بسیار کوشیدند و به‌زودی از نخبگان اقتصادی آسیای مرکزی شدند که بدون وابستگی مالی، در راه بی‌نیازی از حکومت گام می‌زدند. داشتن املاک و اموال فراوان، از مهم‌ترین ویژگی‌های احرار بود که با طبع اهل سیر و سلوک عرفانی، ناسازگار می‌نمود. همین تضاد، به مخالفت شماری از معاصرانش با وی انجامید؛ چنان‌که کاشفی، مرید خواجه عبیدالله احرار درباره ثروت او نوشت:

> مال و منال و ضیاع و گله و رَمه و اسباب و املاک خواجه از حد و اندازه فزون گشته و از حیطهٔ حساب و دایره شمار بیرون. مزرعه‌های ایشان از ۱۳۰۰ درگذشته است. فقط مالیات و عُشر مزارع سمرقند ایشان به هشتاد هزار غله به سنگ سمرقند می‌رسید (کاشفی، همان).

احرار در ولایات قرشی، تاشکند، سمرقند، بخارا، نواحی اندجان و اسفیجاب، مزرعه‌های فراوانی داشت. حتی در کابل نیز موقوفاتی از آنِ او بود. این صوفی پرآوازه، بازرگانیِ جاده‌ای و کاروانی راه مرو ـ بخارا ـ سمرقند را در دست داشت. افزون بر اینها، مزارع، روستاها، مساجد، حمام‌ها، بازارها، دکان‌ها و املاک فراوانی در مناطق گوناگون برای او وقف کرده یا به او فروخته یا بخشیده بودند. نذورات، صدقات، هدایای مریدان و معتقدان و بخشش‌های حاکمان و امیران را نیز بر اینها باید افزود؛ چنان‌که گفته‌اند سلطان احمد میرزا، سی روستا به نام او وقف کرد (سمرقندی، ۱۳۸۸،

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-11]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.1.5]

ص ۲۴). سیاست احرار در صرف درآمدها، در این گفته‌اش آمده است:

> در من هیچ عیبی نیست؛ جز آنکه دنیا جست‌وجو می‌کنم. اگر دیدهٔ بصیرت از غبار هوس پاک باشد، توان دید که این نوع پیدا کردن مال، دالّ است بر حقیقت طریقهٔ خواجگان ...؛ چه اموال ایشان تماماً صرف فقرا می‌شد (همان، ص ۱۷۳).

کسی از ملازمانش راز فزونی غله را از او پرسید. او در پاسخ گفت: «مال ما برای فقراست. این چنین مال را خاصیت این است» (کاشفی، ج ۲، ص ۴۰۵). تأثیرگذاری سیاسی و اقتصادی صوفیان نقشبندی در دورهٔ تیموری، در تاریخ تصوف نمونه‌ای ندارد؛ چنان‌که خواجه عبیدالله احرار، نمونه نیکویی از تأثیر نفوذ شیخوخیت و قدرت ساختار نظام یافتهٔ مبتنی بر نفوذ دینی هر شیخ است. دوازده سند (هشت سند خرید و چهار وقف‌نامه) در دوره زندگی وی تنظیم شد. بیش‌تر زمین‌هایی که به احرار داده می‌شد یا او آنها را می‌خرید، در دست مالکان پیشین می‌ماند. بنابراین، شیوه تازه‌ای از روابط اقتصادی میان شیوخ و عاملان بر زمین آغاز پدید آمد. همه سندهای اصلی بدین موضوع تصریح کرده‌اند که احرار متولی وقف بود و پس از مرگ او، پسرانش خواجه محمد عبدالله و خواجه محمد[1] یحیی و فرزندانشان وارثان و متولیان وقف شدند. بر پایه این اسناد، احرار در اواخر سده پانزدهم میلادی، شمار فراوانی از زمین‌های کوچک را برای ساختن مدرسه، مسجد و خانقاه در آنها وقف کرد (Jo-Ann Gross , ۱۹۹۹, p., ۴۸). گویی بنیاد احرار نیز در همین زمان پا گرفت. فرزندان احرار در قالب این بنیاد، به نظارت بر اداره و گردآوری عایدات همین زمین‌ها می‌پرداختند[2].

سندهای بسیاری نیز از دوره ازبک‌ها درباره اوقاف نقشبندیان مانده که عبدالطیف خان (حکومت ۵۲ ـ ۱۵۴۰م)، جانشین عبدالله‌خان شیبانی، به تنظیم یکی از آنها (۱۵۴۳م) و تعیین مالکیت و میزان مالیات چند فقره از دارایی‌های شیخ محمد یحیی

۱. او در حملهٔ ازبکان به قلمرو تیموریان، از دشمنان محمدخان پشتیبانی کرد و خان ازبک به همین سبب، به‌رغم اینکه در ظاهر شیخ را پاس می‌داشت، او را نبخشید. شیخ نیز بر اثر آسیب دیدن محتمَل از فاتحان جدید، به قصد حج‌گزاری به راه افتاد، اما پیش از اینکه از خراسان دور شود، سربازان خان او را اسیر کردند و همراه با سه پسرش کشتند. خواندمیر (۱۳۳۳)، ***حبیب السیر***، ج ۴، تهران، خیام، ص ۸ ـ ۹۷.

۲. این بنیاد که در این زمان تأسیس شد، تا دورهٔ شوروی ماند، اما بلشویک‌ها آن را از میان بردند و سرانجام کار این خاندان در قالب متولی در آن هنگام به پایان رسید (Gross ,*ibid*,p.۵۱).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-11]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.1.5]

پرداخته است (SvatSoucek,۲۰۰۰,p.۱۵٦). این خاندان در مقام متولیان وقف، قاضی و ریش‌سفیدان جامعه از طریق ماندگاری وقف و اقتدار احراری، تلاششان را برای چیرگی بر اقتصاد منطقه پی گرفتند و افزون بر اینکه عواید مقرر را برای استفادهٔ آموزش، تجارت، تولید کشاورزی و هدف‌های خیرخواهانه حفظ می‌کردند، به مدیریت و هدایت مزارها، اماکن عمومی و بنیادها می‌پرداختند. بنابراین، شبکهٔ ارتباطات اجتماعی ـ اقتصادی، از بنیاد احرار سرچشمه می‌گرفت (Gross,ibid,p.٤٩).

خانقاه احرار در نیمهٔ نخست سده شانزدهم بر اثر کشته شدن (ترور) خاندان احرار آسیب دید، اما به‌زودی سامان گرفت و بار دیگر مالک دارایی‌ها و تولیدات کشاورزی سراسر آسیای مرکزی شد. بایگانی‌های ازبکان، وقفنامه‌ها و سندهایی در خود دارند که از توان اقتصادی احراری‌ها و حرمت نهادن حاکمان به آنان خبر می‌دهند (Svat Soucek,ibid).

مهم بودن سلسله و ثروت بی‌شمار نقشبندیان، ویژهٔ شاخهٔ احراریان نبود؛ چنان‌که عبادت‌گاه پیرامون مزار بهاءالدین نقشبند، نزدیک بخارا نیز به سبب اموال موقوفه‌اش، در سنجش با مجموعهٔ خانقاه ـ مزار خواجه عبیدالله احرار در کفشیر، نزدیک سمرقند، بسی گسترش یافت و رونق گرفت و بیش‌تر خانان ازبک نیز قصر عارفان[1] را آرامگاه خود بر می‌گزیدند (Ibid).

افزون بر احراری‌ها، دو سلسلهٔ دیگر از شیوخ نقشبندیه در سده شانزدهم پدید آمد که بسی مهم شد و در پیدایی رویدادهای این دور بسیار تأثیر گذارد: ۱. کاسانی‌ها[2] که از اشراف ولایت چغانیان شدند؛ ۲. شاخه‌ای از طریقت معروف به جویباری منسوب به محمد سلطان (۱۵۶۳– ۱۴۸۱م) که در زمان خواجه سعد جانشین محمدسلطان بسیار رشد کرد.

این خواجه نیز از بخشش و لطف عبدالله دوم برخوردار بود. مزار جویباری خانقاه، مسجد و مدرسه و عایدات فراوانی داشت. جویباری‌ها با کارهای تجاری، تولید و

۱. زادگاه و مدفن خواجه بهاءالدین نقشبند.

۲. سلسلهٔ کاسانی که احمد خواجگی کاسانی معروف به مخدوم اعظم (۱۵۴۲ –۱۴۶۱م) مرید محمد قاضی خلیفهٔ احرار، آن را بنیاد گذارد، راهی به دکن و استانبول باز کرد. البته در هر یک از این سرزمین‌ها سرنوشت متفاوتی داشت. امروز بیش‌تر مردم بخارا، دوست‌تر می‌دارند از این شاخهٔ طریقت پیروی کنند.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-11]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.1.5]

کشاورزی بر ثروتشان افزودند و عوامل خود را برای اجرای کارهای تجاری بـه مسـکو فرستادند (Svat Soucek, Ibid,p.۱۵۹).

ثروت و غنای نقشبندیان به‌تنهایی عامل نفوذ آنان در ساخت قدرت و حرمت نهـادن حاکمان به آنان نبوده است، اما زمینه را برای استقلال مـالی آنـان از صـاحبان قـدرت و رهایی از قید پیـروی قدرت‌منـدان و پشـتیبانی از پیروانشـان فـراهم مـی‌آورد. آنـان بـا فرستادن هزینه کلانی به خزانهٔ حکومت، حاکمـان را از گـرفتن مالیات‌هـای سـنگین از مسلمانان کم‌درآمد باز می‌داشتند و با فرسـتادن کـالا، اسـیران جنگـی را آزاد می‌کردنـد (محمد قاضی، همان، ص ۲۴). پشتیبانی مـالی آنـان از توده‌هـای نیازمنـد نیـز پشـتوانهٔ نیکویی از رعایای ارادت‌مند برای آنان فراهم می‌آورد که به یک اشارت شیخ، در پـایش سر می‌باختند. شیوخ نقشبندی نیز از این منبع به بهترین شیوه بهره می‌بردنـد. خوانـدمیر می‌نویسد:

> خواجه ناصرالدین عبیدالله از تمامی مشایخ ترکستان و اکابر مـاوراءالنهر بـه مزید جاه و جلال و افزونی اتباع و اموال ممتـاز و مسـتثنی بـود... . آسـتان کرامت آشیانش، ناهج مناهج سروری شد. سـلاطین زمـان و خـواقین نافـذ فرمان از بدایت بلاد ترکستان تا نهایت امصار عراق و آذربایجان نسبت بدان جانب ارادت و اخلاص تمام داشتند و هر سخنی که از وی می‌شـنودند، دُرّ مکنون زیـب گـوش هـوش سـاخته، خـلاف رأی صـواب‌نمایش را محـال می‌پنداشتند (وامبری، ۱۳۸۰، ص ۳۰۳).

اقتصاد همواره از مهم‌ترین منابع قدرت به شمار می‌رفت و گروه‌های اجتمـاعی را از نفوذ سیاسی مطلوبشان برخوردار می‌کرد، اما بی‌گمان این عامل می‌بایست به باور دینـی توده‌های مـردم می‌پیوسـت. نقشـبندیان در ایـن حـوزه نیـز از دو منبـع عظـیم قـدرت برخوردار بودند و از آنها به شایستگی برای گسترش نفوذ خود در ساخت سیاسی بهـره می‌گرفتند.

نیروی مریدان

گسترش طریقت و خانقاه‌ها، رابطه مستقیمی بـا یـک‌دیگر داشـته‌اند. توسـعهٔ شـبکهٔ خانقاهی نیز بر افـزایش شـمار مریـدان دلالـت می‌کنـد. فرهمنـدی (کاریزمـای) شـیوخ

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-11]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.1.5]

نقشبندی سبب گسترش طریقت و افزایش نفوذ رهبران در توده‌هایی شده بود که بیش‌ترشان در خیل مریدان این شیوخ بودند. ارتباط آنان بر اثر برجستگی ویژگی سیاسی ـ اجتماعی طریقت و تکاپوی شیوخ در این زمینه، از چارچوب آموزش‌های روحی فراتر می‌رفت و مریدان به سربازان جان جان‌سپار رهبرانشان بدل می‌شدند. این ملتزمان رکاب و فرمان‌پذیران آماده، در دورانی که جنگ‌ها با تأیید رهبرانشان آغاز و پیمان‌های صلح با رضایت آنان بسته می‌شد، نیروی قدرت‌مند و پشتوانهٔ استواری برای طریقت به شمار می‌رفتند. کارهای شیخ در دیدهٔ مریدانش، پیش از اینکه درست یا غلط باشد، مشروع می‌نمود و هر راهی که او در آن گام می‌زد، صراط مستقیم بود و «ید الله» از آستین او بیرون می‌آمد (خواند میر، همان، ص ۱۰۷).

نمونه اقتدار پیران و جان‌نثاریِ مریدان را در دورهٔ اشتر خانی[1] در نبرد میان محمد ولی‌خان و برادرش امام قلی می‌توان یافت:

> گسترش رفتارهای سنگ‌دلانه ولی محمدخان و کشتن سه تن از وزیران پادشاه پیشین، به خیزش گروه مخالف نیرومندی انجامید که دو پسر باقی‌خان آنان را رهبری می‌کردند. در این هنگام مردمان امام قلی‌خان را به امیری خود برگزیدند و ولی محمدخان را که در نزدیکی قرشی سرگرم شکار بود، از فرمان‌روایی برداشتند. محمدولی‌خان که مضطر و حیران شده بود و امیدی هم به بازگشت به بخارا نداشت، به ایران گریخت و به شاه عباس دشمن دیرین خاندانش پناه برد. شاه صفوی نیز به بهترین وجه به او خوشامد گفت و برای پیشواز او از اصفهان به دولت‌آباد که سه ساعت با اصفهان فاصله داشت، رفت و میهمانش را با محبتی پدرانه در آغوش گرفت. به هر روی، شاه عباس پس از اندکی، هشتاد هزار نیروی نظامی را همراه ولی محمدخان کرد تا به سوی آمو بروند. سپاه محمدولی محمدخان، عازم قرشی می‌شود؛ زیرا امام قلی با حرم‌سرای خود بدان‌جا پناهنده شده بود (وامبری، همان، ص ۳۱۲).

۱. هشترخانیان، اشتر خانیان یا جانیان، دومین سلسله از ازبکان بودند که به خاندان آستاراخان نسب می‌بردند و در سده هفدهم و نیمهٔ نخست سده هجدهم، در ماوراءالنهر حکومت می‌کردند. به‌رغم آگاهی از حضور مقتدرانهٔ شاخه‌های نقشبندیه در این زمان، نام رهبران برجستهٔ این طریقت، در منابع تاریخی روشن نشده است.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-11]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.1.5]

امام قلی آن‌گاه که از فزونی سپاه برادر هراسید، به کسی از نوادگان مخدوم اعظم پناه آورد و با او دربارهٔ نبرد با محمدولی خان رایزنی کرد. محمد یوسف منشی این روی‌داد را چنین گزارش کرده است:

> امام قلی خان به خدمت قطب الاولیاء، غوث الاصفیاء، حضرت ایشان خواجه هاشمی ـ علیه الرحمه و الرضوان ـ که در آن وقت مسند ارشاد به ذات با برکات آن بزرگوار مزین بود و ایشان فرزند ارشد خواجه کلان، خواجه المسمی به محمد امین و ایشان ولد ارشد خلف و مرشد آفاق، وارث ملک ولایت و کرامت بالارث و بالاستحقاق، حضرت مخدوم اعظمند، رفته به سعادت دست‌بوس آن حضرت استسعاء نموده، واقعهٔ آمدن لشکر قزلباش همراه ولی‌محمد خان و قلّت مردم خود را معروض داشت. آن بزرگوار را وجد و جذبه ای در حال فرخنده‌مآل روی داده، فرمودند که مریدان حاضر شوند و یکی از خلفای ایشان را مولانا شافی نام بود، به جانب او نظر کرده این بیت را خواند:
>
> اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد
>
> من و ساقی بهم سازیم و بنیادش بر اندازیم
>
> و فرمودند که کس پیش از ما در معرکهٔ جهاد سبقت نجوید. فردا چون صف سپاه فریقین آراسته گردید، خود تیرکش از بالای خرقهٔ مبارک بسته در معرکهٔ غزا درآمدند و یک تیر از شست کرامت به جانب آن قوم انداختند. به قدرت الهی و به امداد ارواح طیبه و کرامات آن بزرگوار، چنان باد سختی پیدا شد که از واقعهٔ هود (علیه السلام) و قوم عاد و ثمود خبر می‌داد و مشت مشت خاک بر سر و چشم آن خاکساران می‌انداخت و عالم تاریک شد. فرمودند که مردم لشکر به آن قوم در افتادند و تیغ‌های خون‌ریز بر دست ستیز گرفته، نوعی قتال نمودند که ذی‌حیاتی نماند و ولی‌محمد خان را دست‌گیر کرده، آوردند. امام قلی‌خان در حیرت آن بود که چه سازد. حضرت ایشان فرمودند:
>
> رخنه در ملک سرافکنده به
>
> لشکر بد عهد پراکنده به
>
> امر شد که گردنش به تیغ بی‌دریغ زدند (محمدیوسف منشی، ۱۳۸۰، ص۱۳۴).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-11]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.1.5]

در برابر چنین بهره‌گیری‌ها از نیروی مریـدان در جنگ‌هـا، نمونـه‌هایی از صـلح نیـز یافت می‌شود که با حضور مریدان گوش به فرمان و بـر اثـر اقتـدار و فره‌منـدی شـیوخ تحقق می‌یافت:

[در ماجرای اختلاف دو برادر از امیران زمان با یک‌دیگر]، حضرت خواجـه، اول سلطان محمدخان را پیش آوردند و به میرزا سلطان احمد کنار گرفتنـد؛ بعد از آن میرزا عمر شیخ را پیش آوردند. میرزا عمر شـیخ، دسـت بـرادر را گرفته در روی می‌مالید و می‌گریست و از مشاهدهٔ آن معنـا، گریـه بـر همـه مستولی شد و در میان آن مردم شـیوَنی شـد. در شـامیانه نشسـتند و چنـان مجلس مَهیبی بود که از غایت هیبت، فقیر [مؤلف] دستار خـوان را باژگونـه انداختم و هر دو لشکر بر بالای زین ایستاده، منتظر بودنـد کـه اگـر چیـزی واقع بود بر هم ریزند. ما حضر آوردیم. چون از خوردن فارغ شـدند، عهـد کردند و صلح در میان واقع شد... . فاتحه خواندند و برخاسـتند. در آن روز بر زبان همه می‌رفت که کمال تصـرف و ولایـت همـین باشـد کـه از ایـن بزرگوار واقع شد که آن صد هزار کس بر این وجه بودند که اگر نیرنگی بـه دست می‌آمدند، هلاک می‌کردند. به مجردّ اصلاح و قـدم شـریف حضـرت ایشان، در یک ساعت خصومت به تمامه از دل‌ها بیرون آمد که در هیچ کس اثر خصومت نماند (محمدقاضی، همان، ص ۲۸۸).

البته همواره حضور شیوخ برای امیران پیروزی در پی نداشت:

ابوسعید قبل از لشکرکشی به عراق و آذربایجان، احرار را برای مشـورت از سمرقند به مرو خواست. چون احرار به مرو رسید، سلطان در مراسم اعـزاز و شـرایط تعظـیم دقیقـه‌ای فـرو نگذاشـت و هـر روز بـا او بـه مشـورت می‌نشست. پس از مشورت‌های پی در پی، ابوسعید به عراق عزیمـت کـرد. وی در همین لشکرکشی به دست اوزون حسن اسـیر شـد و در ۲۲ رجـب ۸۷۳ در آذربایجان به قتل رسید (خواندمیر، همان، ص ۸۷).

بنابراین، نفوذ رهبران دینی در بسیاری از اختلاف‌های داخلـی خانـان و امیـران ایـن دوران که تاریخ ماوراءالنهر پر از آنان بود، بسیار تأثیرگذار و سرنوشت‌ساز بود. وامبـری می‌گوید: نفوذ این مشایخ مرزی نداشت و اینان هنگام سختی، مایهٔ امید مردمان بودند و

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-11]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.1.5]

زمانی که دشمن روی می‌آورد، پناهگاهی برای درخواست راهنمایی به شمار می‌رفتند (وامبری، همان، ص ۳۱۳). صوفیان نقشبندی به اشارهٔ این رهبران در جنگ و جدال‌های حاکمان و رقابت‌ها و دشمنی‌های امیران با یک‌دیگر، سرها دادند و خون‌ها ریختند. حاکمان نیز می‌دانستند که سلطنت بسیاری از امیران سلف، وام‌دار یاری این مریدان است و به گفته جامی «عقدهٔ کار خود را به همت مشایخ آنها گشوده می‌دیدند» (جامی، ۱۳۷۵، ص ۴۲).

البته مشایخ از این دل‌دادگی مریدان و سرسپاری آنان تنها برای منافع امیران بهره نمی‌بردند. گاهی برخی از آنان در نیمهٔ دوم حکومت ازبکان، حکومت مادی و معنوی را بر مردم، با هم می‌خواستند. حملهٔ یوسف خواجه از نوادگان مخدوم اعظم به کاشغر نمونه‌ای از این موضوع است؛ هنگامی که اهل خوقند از پیرزادگی شیخ آگاهی یافتند، همه با ارادت کامل به خدمتش شتافتند و جان‌سپاری خود را اظهار کردند. کار خواجه نیز به پشت‌گرمی این جان‌نثاران، بالا گرفت و به سوی کاشغر رهسپار شد و در آن‌جا نیز آن‌گاه که مردم از آمدن خواجه آگاه شدند، تا نیمهٔ شب بیش از پنجاه هزار مرد و زن نزد وی رفتند و فریاد زدند: ما همه فدَویان خواجهٔ خودیم و خود را به پای او می‌انداختند و سر تسلیم در خدمتش می‌سپردند (هدایت، ۱۳۳۹، ص ۴۸۸). خواجه در این نبرد توفیق‌مند نبود، اما پس از او نیز فرزندانش هر از چند گاهی، با لشکری از مریدان به کاشغر حمله می‌بردند و مردم آن دیار که همچنان به خواجه و ذریهٔ او ارادت می‌ورزیدند، هر بار به‌رغم اینکه به قتل و غارت دچار شدند، از پیران و پیرزادگان خود دست نمی‌کشیدند (شمس بخارائی، همان، ص۱۰-۸؛ گروسه، ۱۳۵۳، ص ۴۵۲).

ایدئولوژی توده‌ها

افزون بر نیروی مریدان، از نیروی دیگری باید نام برد که دال آن را «نفوذ مشروع» می‌خواند. از دید او، تأثیر این نفوذ به اندازه‌ای است که گروه‌های اجتماعی به شرط دارا بودن آن، به کم‌ترین میزان استفاده از دیگر منابع خود نیاز دارند (دال، همان). کسب مشروعیت سیاسی از راه پیوند با مرجعی پذیرفته نزد همه مردم، از اصول بنیادین حکومت‌های مشرق‌زمین است (آبراهامیان، ۱۳۷۶، ص ۴۴). بنابراین، ساختارها (سیستم‌ها)ی سیاسی ناگزیرند بیش از هر راهی، در این راه بکوشند. مذهب در جامعهٔ ماوراءالنهر همواره از عوامل مهم در مشروعیت‌بخشی به بنیادهای حکومت‌ها بوده و در

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-11]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.1.5]

تثبیت آن بسیار تأثیر می‌گذارده است. باورهای دینی این مـردم کـه مسـلک صـوفیانه را پذیرفته بودند، از کنش‌های دینی رهبران طریقت رنـگ می‌گرفـت. پاشـینو در سـفرنامهٔ خود درباره جایگاه این گروه در باور مردم می‌نویسد:

> هر روز خلق دسته به دسته به دیدن آنها می‌روند و از خـوان اطعـام ایشـان بهره می‌برند، ولی در ازای این مخارج، تحفه و هـدایای بسـیاری بـه رسـم پیشکش از برای آنها می‌برند. عـلاوه بـر اینهـا، بـه جهـت ریاسـت آبـاء و اجدادی، قسمت عظیم وقفیات حق ایشان است. هنگامی که از خانه بیـرون می‌آیند تا بر روی الاغ یا قاطر سفید سوار شوند. چند نفر از شاگردان، پیـاده در رکاب ایشان می‌روند. مردم سعی می‌کنند حتی الامکان به ایشان رسیده و دستشان را ببوسند و چون ایام عید فرارسـد، در منزلـی می‌نشـینند و مـردم موج موج به دیدن آنها می‌آیند، اما آنها به دیدن کسی نمی‌روند و اگر چنـین باشد، صاحب‌خانه بسی مفتخر خواهد بود (پاشینو، ۱۳۱۳، ص۲۷۲).

وامبری نیز در این‌باره می‌گوید:

> مردم در موسم حج بی‌صبرانه در مسیر کاروان انتظار دیدن آنها را می‌کشـند تا بدان‌ها منزل دهند و در واقع بـر سـر میهمـان کـردن خواجـه و یـا شـیخ مجادله می‌شود... . مردم ترکستان برای اظهار عشق و شور به ایـن گـروه، از هیچ ایثاری دریغ ندارند (وامبری، همان).

اقبال بزرگ نقشبندیه در این سرزمین این بود که مردم طریقـت را ایـدئولوژی خـود می‌دانستند و این باور با گذشت زمان در آنان ژرف‌تر می‌شـد. ایـن عامـل، بزرگ‌تـرین توفیق نقشبندیان و قدرت‌بخش‌ترین منبع آنان بـود. بـر پایـه دیـدگاه دال، هنگـامی کـه ایدئولوژی در سیستم سیاسی از پذیرش همگانی (قبول عام) برخـوردار شـود، حاکمـان نیز در چارچوب آن جای می‌گیرند؛ چنان‌که شاید حتی کم‌ترین تجاوز از ضوابط آن، به خطر برافتادن مشروعیت حکومت آنان بیانجامد. از دید او، ایـدئولوژی‌ها در بـه دسـت آوردن مشروعیتی که حکومت بدان نیاز دارد، به آنها بسیار کمـک می‌کننـد. حکومتیـان نمی‌توانند ایدئولوژی‌ها را به دل‌خواه خود طرح‌ریزی و اجرا کنند (دال، همان، ص۷۳).

بنابراین، حاکمان ازبک ناگزیر بودند با پذیرش قدرت و نفوذ نقشبندیان، به مرام آنان نیز معتقد شوند یا بدان وانمود کنند؛ زیرا تنهـا بـدین شـیوه از «قبـول عـام» برخـوردار

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-11]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.1.5]

می‌شدند. این باور از عصر تیموری در طبقهٔ حاکم نفوذ داشت، اما آن‌گاه که سیستم سیاسی در حوزهٔ مشروعیت خود به چالش دچار می‌شد، بیش‌تری نمود می‌یافت. سیاح مجاری در کتاب خود دربارهٔ قدرت نقشبندیان در عهد شیبانیان چنین می‌نویسد:

> ازبکان سخت به دینشان پای‌بند بودند و کورکورانه از پیران و رهبرانشان فرمان می‌بردند. این روحانیون که در روزگار شیبانیان دست به کار شده و مردم را به کتاب الهی دعوت می‌کردند، با امیران به برابری و رویارویی برخاستند. پایگاه این دین مردمان چنان بود که نیرومندترین امیران این خاندان نه تنها این شیوخ را گرامی می‌داشتند، بلکه در پیش آنان از خود کوچکی و فروتنی نشان می‌دادند (وامبری، ۱۳۸۰، ص ۳۰۳).

منغیت‌ها، آخرین سلسلهٔ ازبک‌نژاد بر اثر اینکه به شیوه‌ای همچون کودتا بر اشترخانیان پیروز شده بودند، همواره تلاش می‌کردند که نمادهای دینی حکومت خود را برجسته‌تر کنند. از این‌رو، در آغاز کوشیدند با برقراری پیوندهای خویشی با رهبران طریقت، فره‌مندی (کاریزمای) آنان را به ارث ببرند و مردم را برانگیزند (ظفر نامهٔ خسروی، ۱۳۷۱، ص ۸۲)؛ پس از این، جامهٔ درویشان به تن کردند. امیر شاهمراد که در جوانی به انواع فسق و فجور آلوده شده بود و به ملاهی و مناهی روزگار می‌گذراند، در ۲۵ سالگی، ناگهان نهضتی در خود پدید آورد و جامهٔ رسمی را با خرقهٔ درویشان عوض کرد و روزگارش را در خانقاه‌ها و مساجد می‌گذراند. او یک سال در ایوان جلوی مسجد جامع به خلوت سپری کرد و تا آن‌جا پیش رفت که از پذیرش میراث پدر نیز سر باز زد و فرمان داد آن را میان مردم پخش کنند. او همین را بسنده می‌دانست که انبوه مردم شیفته، بیرون خانه‌اش گرد می‌آمدند یا سر راه او می‌ایستادند و از او می‌خواستند تا برایشان سورهٔ فاتحه‌ای بخواند یا در حقشان دعای خیر کند (سرجان ملکم، ۱۳۸۳، ص ۴۵۵). وامبری می‌گوید این روش، به شیوه عجیبی به پاس‌داشت مردم درباره او می‌انجامید (وامبری، همان، ص ۳۴۵).

پس از شاهمراد پسرش امیر حیدر با تأکید بیش‌تر بر کارهای مذهبی، حکمرانی‌اش را دنبال کرد. او نیز چون پدرش، جامهٔ صوفیان به تن کرد و زندگانی خود را در قالب شیخ و عالم دینی به معنای دقیق کلمه گذراند (Burnes,۱۹۷۳,p.۳۱۲). مردمان ساده‌دل، امیر خود را سر به زیر و عصا به دست در گذرگاه‌ها می‌دیدند که از بزرگان دینشان

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-11]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.1.5]

پیروی می‌کند، از شادی اشک می‌ریختند (وامبری، همان، ص ۳۹۶). امیران افزون بر خرقه‌پوشی، به کار دیگری دست زدند؛ یعنی رهبران طریقت را به مناصب مهم سیاسی رساندند؛ چنان‌که «ایشان نقیب» فرزند «ایشان مخدوم» توانست منصب نقابت را به دست آورَد. ولایت در این منصب، همچون امارت بود. وی در مجلس پادشاه، در جلوس بر همهٔ امرا جز امیر مقدم بود. افزون بر این، امیر حیدر کارهای چهار ولایت را به او تفویض کرد (شمس بخارائی، همان، ص ۹۳).

صوفی‌گری امرای منغیت دیری نپایید و آن‌گاه که بر امور چیره شدند، چنان زندگی را در پیش گرفتند که هیچ با خرقهٔ پشمین درویشان سازگاری نداشت، اما قدرت نقشبندیان آنان را به تن دادن به سیاست‌هایی واداشت که هرگز برای اجرای آنها انگیزه‌ای نداشتند. قدرتی که نقشبندیان با گسترش کارهای اقتصادی و دینی خود آن را به دست آوردند، بسیار چشم‌گیر بود و دستگاه قدرت ناگزیر بدان اعتراف می‌کرد. گسترش طریقت همراه با قدرت فراوان اقتصادی و استفاده از آن برای پشتیبانی از توده‌ها و ناوابستگی به حکومت، سبب گسترش دایرهٔ مریدان و رشد خانقاه‌هایی شد که اندک زمانی پس از سال‌های پیدایی، طریقت را به ایدئولوژی فراگیر منطقه بدل کرد و حتی از مرزهای آن فراتر رفت. منصب «شیخ‌الاسلامی» بخارا که تا این عهد در دست روحانیان رسمی این منطقه بود، در اواخر دورهٔ شیبانی از آنِ نقشبندیان جویباری شد. البته این پیش‌تر از این، احراریان در سمرقند بدین منصب رسیدند. نشستن بر این جایگاه، افزون بر موفقیت این طریقت در رسیدن به هدف‌هایش، به فزونی گرفتن قدرت سیاسی و نفوذ و توان سیاست‌گذاری نقشبندیان انجامید. نقشبندیان این منصب سیاسی ـ دینی را چندین قرن حفظ کردند که این خود بر پایداری قدرت و نفوذ این طریقت دلالت می‌کند. احراریان توانستند این مقام را تا پایان سده هفدهم میلادی در دست داشته باشند و جویباری‌ها نیز تا پیروزی روس‌ها (پایان سده نوزدهم) آن را برای خود نگاه داشتند (Svat Soucek,Ibid).

نتیجه

مشایخ نخستین طریقت بر این باور بودند که جور را از مسلمانان باید دفع کرد. آنان به همین انگیزه، با صاحبان قدرت عملی می‌نشستند واگرچه در سال‌های پیدایی طریقت در این‌باره توفیقی نداشتند، آن‌گاه که آرام‌آرام قدرتی یافتند، حاکمان ناگزیر

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-11]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.1.5]

نفوذشان را پذیرفتند. علل این توفیق را را چنین می‌توان بازگو کرد:

۱. آنان توانستند به منابع قدرت ارزش‌مندی همچون اقتصاد پویا و بالنده، نیروی عظیم مریدان به دنبال گسترش طریقت و پذیرش توده‌های مردم درباره ایدئولوژی آنان، دست یابند. وجود چنین منابع ارزش‌مندی نزد آنان، سیستم سیاسی را به تمکین در برابر نیروهای قدرت‌طلبی وامی‌داشت که خواستار نفوذ سیاسی به‌انگیزه رسیدن به منافع طریقت بودند. بر پایه دیدگاه دال، افزون بر این منابع مهم و قدرت‌مند، مهارت و کاربرد مؤثر آنان عامل بسیار مهمی در توفیق گروهای رقیب در اجتماع بود؛

۲. نقشبندیان از توانایی بی‌مانندی در بهره‌گیری از منابعشان برخوردار بودند. آنان از جریان‌های دینی اندکی به شمار می‌رفتند که در چیرگی بر هر یک از منابع خود، جایگاه یک‌سان و بلندی داشتند. حفظ منصب شیخ‌الاسلامی تا پایان سده نوزدهم و گسترش طریقت در سرزمین‌های مهم جهان اسلام، گواه این دعوی است. دال در تبیین نظریهٔ خود می‌گوید هنگامی که نفوذ جریان‌های اجتماعی بالقوه باشد، تخمین میزان قدرت آنها برای حکومت دشوار خواهد بود و بنابراین، در سیاست‌گذاری‌های خود به پیچیدگی‌های فراوانی دچار می‌شود؛

۳. آنان در هر سه منبع قدرت خود آشکار نفوذ کردند و به همین سبب، حکومت بر اثر قدرت آنان به‌سرعت خود را با این گروه سازگار کرد و در تشخیص آن به پیچیدگی دچار نشد؛

۴. دال معتقد است گروه‌هایی که از چنین نفوذی برخوردارند، کم‌ترین منابع را برای کسب نفوذ سیاسی به کار می‌گیرند. فرَه‌مندی (کاریزمای) رهبران نقشبندی، اقتداری برای آنان به دنبال آورد که حاکمان نیز گاهی بر اثر ترس از کرامات و قدرت معنوی آنان، به درگاهشان خاکساری می‌کردند. این نفوذ در همه سال‌های حکومت ازبکان، نمایان بود و توفیق کم‌مانندی برای آنان به دنبال آورد.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-11]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.1.5]

کتاب‌نامه

۱. آبرهامیان یرواند (۱۳۷۶)، *مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، ترجمه سهیلا حرابی، تهران، شیرازه.

۲. بخارائی شمس (۱۳۷۷)، *تاریخ بخارا، خوقند، کاشغر در شرح حکمرانی امیر حیدر در بخارا، محمد علی خان در خوقند و جهانگیر خواجه در کاشغر*، تصحیح محمد اکبر عشیق، تهران. دفتر میراث مکتوب.

۳. پاشینو (۱۳۱۳)، *سفرنامهٔ ترکستان*، ترجمهٔ مادروس داود خانف، به کوشش جمشید کیانفر، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۴. جامی نورالدین عبدالرحمان (۱۳۷۵)، *نفحات الانس من حضرات القدس*، تصحیح مهدی توحیدی‌پور، تهران، انتشارات علمی.

۵. خواندمیر (۱۳۳۳)، *حبیب السیر*، تهران، خیام.

۶. دال رابرت (۱۳۵۹)،*تجزیه و تحلیل جدید سیاست*، ترجمهٔ حسین ظفریان، تهران، انتشارات خرمی.

۷. سمرقندی محمد بن‌برهان‌الدین (۱۳۸۸)، *سلسله العارفین و تذکره الصدیقین*، تحقیق و تصحیح احسان‌الله شکراللهی، تهران، کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

۸. سیف‌زاده حسین (۱۳۸۸)، *مدرنیته و نظریه‌های جدید علم سیاست*، چاپ سوم، تهران، بنیاد حقوق میزان.

۹. الشعرانی عبدالوهاب احمد (۱۹۲۲)، *الانوار القدسیه فی معرفه قواعد الصوفیه*، قاهره، المکتبه العلمیه والمطبعه.

۱۰. کاشفی، فخرالدین علی بن‌حسین (۱۳۵۴)، *رشحات عین الحیات*، تهران، بنیاد نیکوکاری نوریانی.

۱۱. گروسه رنه (۱۳۵۳)، *امپراطوری صحرانوردان*، ترجمهٔ عبدالحسین میکده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۱۲. ملکم سرجان (۱۳۸۳)، *تاریخ ایران*، ترجمهٔ اسماعیل حیرت، تهران،

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-11]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.1.5]

دنیای کتاب.
۱۳. بی‌نا (۱۳۷۱)، *ظفرنامه خسروي*، تصحیح منوچهر ستوده، تهران، میراث مکتوب.
۱۴. منشی، محمدیوسف (۱۳۸۰)، *تذکرة مقیم خانی*، تصحیح فرشته صرافان، تهران، میراث مکتوب.
۱۵. نقشبندی، محمد پارسا (۱۳۵۴)، *قدسیه (کلمات بهاء الدین نقشبند)* ، تصحیح محمد طاهری عراقی، تهران، طهوری.
۱۶. نیشابوری، عبدالاول (۱۳۸۰)، *احوال وسخنان خواجه عبیدالله احرار (ملفوظات احرار، رقعات احرار، خوارق عادات احرار)* ، تصحیح عارف نوشاهی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۱۷. وامبری آرمینیوس (۱۳۸۰)، *تاریخ بخارا (از کهن ترین روزگار تا کنون)* ، ترجمهٔ محمد روحانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۸. هدایت، رضا قلی‌خان (۱۳۳۹)، *روضه الصفا*، قم، نشر حکمت.
۱۹. Burnes Alexander,(۱۹۷۳),**Travel To Bokhara**,Oxford University Press.
۲۰. Gross Jo-Ann,(1999),**The Waqf Of Khoja Ubayd Allah Ararh in 19th century central Asia**, Naqqshbardis in western and centnal Asia , ed., Elizabeth ozdalga, Istanbul, swedish research institude,.
۲۱. Svat Soucek,(2000), **A History Of Inner Asia**, Cambridge University Press.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-11]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.4.1.5]